

سیر طبقات اجتماعی
و ویژگیهای خانواده
در ایران قدیم



مرکز تحقیقات کامپیوتر در علوم آموزشی

تقدم

حشمت‌الله طیبی

(دکتر در جامعه‌شناسی)



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سیر طبقات اجتماعی و ویژگیهای

خانواده در ایران قدیم

هانری مورگان مردم شناس
نامی آمریکا در بحث از مردم
شناسی اجتماعی و فرهنگی آنجا
که از ساختمان جوامع گوناگون
سخن میراند، چهار مرحله در
سیر تحول ساختمان اجتماعی
جامعه بشری نشان میدهد^۱.

بسم

به عقیده وی در آغاز انسان در
گروه فاقد طبقات زندگی میکرد
که در آن خانواده وجود نداشت.
مرحله دوم جامعه مبتنی بر نسب
رحمی یعنی خانواده مادرشاهی
که در آن طفل رابطه خود را
با مادر و دائمی منظور میداشت
نه خویشاوندی باید را^۲. مرحله
سوم خانواده مبتنی بر نسب صلبی

حسنت الله طیبی

(دکتر در جامعه شناسی)

۱ - L. H. Morgan مردم شناس آمریکایی (۱۸۱۸-۱۸۸۱) در این باره رجوع کنید به

تاریخ مردم شناسی ترجمه ابوالقاسم طاهری تهران ۱۳۴۰

۲ - در برابر اصطلاح مادرشاهی اصطلاح مادر تباری و مادرسری نیز بکار برده میشود.

یعنی خانواده پدر شاهی^۳. و بالاخره جامعه براساس خانواده های زن و شوهری مرکب از پدر، مادر، فرزندان بوجود آمده است.

باتوجه به تقسیم بندی هانری مورگان، تا آنجا که تاریخ مدون و افسانه‌ای ایران باستان نشان میدهد، از وجود خانواده مادرشاهی یا مادرتباری نزد ایرانیان اطلاع صحیحی در دست نیست، اگرچه در بین بعضی اقوام آریائی مانند ژرمن‌ها این نوع خانواده وجود داشته است. با اینحال در زمانهای بسیار دور خانواده ایرانی از دودمانهای بزرگ پدرسری تشکیل یافته بود که زیر فرمان یک رئیس و دوریک اجاق ومومن به یک دین بوده‌اند. در این خانواده سلطه پدری بر روی اعضاء آن نامحدود و پدر در آن واحد «هم قاضی و هم مجری آداب مذهبی» و پاسدار و نگاهبان آتش خانه بود: آتش هر خانه در جای مخصوصی قرار داشت که به آن «آثرمان» میگفتند و مورد تقدیس کلیه اعضاء خانواده بود، همه به آن احترام میگذاشتند و به آن قسم میخوردند.^۴ ترك كردن كانون خانواده و بی احترامی بآن رامتتهای سرشکستگی میدانستند و بنا بر سنت، خاموش شدن آتش خانه بمنزله انقراض خانواده بود، بهمین جهت پدر مکلف بود نگذارد این آتش خاموش شود. زن در این خانواده «اگرچه اختیاراتی نسبت به شوهر نداشت، با وجود این بانوی خانه محسوب میشد» و مورد احترام اعضاء خانواده بود.

در این خانواده ازدواج براساس ازدواج درون گروه Endogamie قرار داشت، یعنی ازدواج درون دودمان صورت میگرفت. اقتصاد خانواده هم بر پایه اقتصاد معیشتی Economie de Subsistance استوار بود و دسترنج تمام افراد خانواده در رفع نیازمندیهای مشترك خرج میشد.

۳- در برابر اصطلاح پدرشاهی اصطلاح پدرتباری و پدرسری نیز بکار برده میشود.

۴- امروز در برابر «آثرمان» لغت «آتش خان» در موارد زیادی بکار برده میشود که بمعنی جای آتش است. و در بین مردم ایران معمول است که به اجاق روشن «آثرمان» و به چراغ روشن سوگند میخورند.

میراث پدری نیز انتقال ناپذیر و در اختیار ارشد خانواده قرار داشت .
این توصیف از خانواده قدیم ایران همین «دوره جماعت بدوی بی طبقه» یعنی دوره برزیگران «واستریا» و شبانان «آواستریا» است که در گاتها «یسنای ۳۱ قطعه ۱۰» یعنی قدیمترین بخش اوستا منعکس می‌باشد.^۵
سلسله مراتب این جامعه دودمانی بر حسب روایت اوستا (یسنای ۲۶) عبارت بود از :

- ۱ - نمان Namana روایت خانواده بزرگ پدرسری
 - ۲ - ویس Vis روایت ده (قریه) مشتمل بر چند خانواده
 - ۳ - زنتو Zantu یا گنو Guéu روایت قبیله یا بلوک .
 - ۴ - دهیو Dahyu روایت کشور در معنای کوچک آن یعنی ایالت .
- این طبقه‌بندی که اوستا از جامعه دودمانی ایران قدیم کرده است در واقع طبقه‌بندی بر حسب طبقات اجتماعی نیست ، بلکه بر حسب تقسیمات جغرافیائی است زیرا نمان‌ها که خود خانواده بزرگ پدرسری بودند همانطور که اشارت رفت در یک محل و دور یک اجاق با هم زندگی میکردند و از اجتماع چند نمان، ده یا ویس بوجود می‌آمد زنتو یا گنو نیز بلوکی بوده مشتمل بر چندین ویس که محل سکونت قبیله بوده است . دهیو نیز بمعنی کشور در معنای کوچکتر آن یعنی ایالت آمده است.^۶

با این ترتیب ملاحظه میشود که منظور اوستا از این تقسیم‌بندی طبقات باید تقسیمات کشوری ایران زمین بوده باشد که در آنجا طوایف ایرانی زندگی میکردند . این تقسیم‌بندی به ترتیب عبارت بود از :

- ۵ - اساس این چنین تمدنی تا قرن‌ها در تمدن چادر نشینی ایران باقی مانده و هنوز هم آثاری از آن در بین ایلات چادر نشین ایران به چشم می‌خورد .
- ۶ - تا اواخر دوره قاجار به هر یک از ایالات ایران مملکت میگفتند مانند مملکت فارس - مملکت خراسان - مملکت آذربایجان و غیره و تمام کشور را ممالک محروسه مینامیدند .

خانه (نمان) - ده (ویس) بلوک (گنو) وایالت (دهیو) . رئیس هر یک از این تقسیمات چهار گانه نامی مخصوص داشته است چنانکه : رئیس خانواده یا نمان را نمان‌بذ یا نمان‌پایتی می‌گفتند .

رئیس زنتو (قبیله) یا گنو (بلوک) زنتو پایتی یا گنویت بود .
رئیس دهیو را ده‌بذ یا دهیو پایتی می‌خواندند^۷ .

بطوریکه ملاحظه می‌شود این تقسیم‌بندی بر حسب تقسیمات جغرافیائی است ، بنابراین میتوان گفت که در آغاز تمدن زرتشتی طبقات اجتماعی به مفهومی که بعداً در اوستا از آن سخن رفته وجود نداشته است . چون باستانداسانهای ملی ایران که در شاهنامه فردوسی به تفصیل از آنها سخن رفته است تاریخ پیدایش طبقات اجتماعی یا عبارت دیگر ، امتیازات طبقاتی قبل از آغاز تمدن زرتشتی و در دوره تاریخی شاهنشاهی ایران (دوره ماد) بوده است . بنابر روایت شاهنامه فردوسی در این دوره افسانه‌ای مردم را به چهار طبقه تقسیم کردند . بنابر همین روایات نخستین پادشاهی که مردم را به طبقات تقسیم کرد و هر کس را بفرخور ارزش خدمتی که در جامعه آن روز برعهده داشت در طبقه خاص جای داد جمشید بود که خودش عنوان پادشاهی و مؤبدی را باهم داشته است ، یعنی هم فرمان روا بود و هم پیشوای دینی .

بنابراین روایات نخستین طبقه اجتماعی که جمشید تشکیل داد طبقه روحانیون بود که کاتوزیان نام داشتند . چنانکه فردوسی در شاهنامه گوید :

گروهی که کاتوزیان خوانیش	برسم پرستندگان دانیش
جدا کردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه
بدان تاپرستش بود کارشان	نوان پیش روشن جهاندارشان

۷ - بنظر میرسد قبل از تشکیل سلسله‌های شاهی در ایران یک نوع حکومت ایلپاتی براساس انتخاب وجود داشته است در این حکومت به ترتیب ویس‌بدان گنوبندها و کتوبندها ده‌بندها را انتخاب میکردند . بقول مرحوم سعید نفیسی این نوع حکومت بیشتر بحکومت مشایخ یهود شباهت داشت .

طبقه دوم سپاهیان بودند که فردوسی آنان را نیساریان مینامد. چنانکه گوید:
 صفی بردگر دست بنشانند
 همی نام نیساریان خواندند
 کجا شیر مردان جنگاورند
 فروزنده لشکر و کشورند
 کز ایشان بود تخت شاهی بجای
 وز ایشان بود نام مردی بیای
 گروه سوم که برزیگران و شبانان باشند شاهنامه از آنها بنام بسودی نام
 برده و آنان را مردمی آزاده میداند:

بسودی سه‌دیگر گروه را شناس
 کجانیست از کس برایشان سیاس
 بکارند و ورزند و خود بدروند
 بگاه خورش سرزنش نشنوند
 گروه چهارم را شاهنامه آهتوخشی نامد که همه پیشه‌وران و صاحبان حرف
 و صنایع بوده‌اند چنانکه فردوسی گوید:

چهارم که خوانند آهتوخشی
 همان دست ورزان ایا سرکشی
 کجا کارشان همگنان پیشه بود
 روانشان همیشه پراندیشه بود
 از این هریکی را یکی پایگاه
 سزاوار بگزید و بنمود راه
 که تهر کس اندازه خویش را
 مپتور عدا به بیند بداند کم و بیش را

اگر این تقسیم بندی شاهنامه از طبقات اجتماعی ایران باستان درست
 باشد، باید قبول کرد که در تمدن ایرانی اهمیت و ارزش وظیفه‌ای که
 طبقات مردم برعهده داشتند مورد نظر بوده است.^۸

چنانکه در دوره‌های تاریخی نیز مردم برحسب وظیفه‌ای که برعهده
 داشتند در طبقات چهار گانه زیر قرار گرفته بودند:

روحانیان، سپاهیان، برزیگران، شبانان و پیشه‌وران.

آنچه در اینجا محل گفتگو است اینست که اگرچه فردوسی با استفاده از مآخذ
 افسانه‌ای ایران قدیم جمشید را بانی و مؤسس طبقات اجتماعی ایران معرفی

۸ - از لحاظ جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، تقسیم بندی جامعه برحسب وظایفی که اعضاء
 آن برعهده دارند نوعی همبستگی اورگانی میان طبقات است نه امتیاز طبقاتی.

کرده، اما با توجه به زمان زندگی فردوسی (قرن چهارم هجری) و اینکه محققین شاهنامه متفق القولند که یکی از مأخذ اصلی شاهنامه خدای نامک کتاب داستانی معروف عهدساسانی بوده است، محتمل است که داستان جمشید و تقسیم مردم به طبقات چهارگانه مأخوذ از خدای نامک بوده باشد، از طرفی طبق اسناد موجود در زمان ساسانیان بود که مردم به گروه‌ها و طبقات اجتماعی خاص تقسیم شدند. چنانکه در نامه تنسر به تفصیل آمده است.

بنابراین باید قبول کنیم که اصل داستان جمشید و طبقات چهارگانه‌ای که او تشکیل داده است، متأثر از تقسیم‌بندی عهد ساسانی است، چنانکه همین تقسیم‌بندی را در اوستای جدید که گفته میشود در زمان اردشیر بابکان جمع آوری و تدوین شده است می‌بینیم. نتیجه اینکه در دوره ماقبل تاریخی ایران و قبل از برخورد طوایف ایرانی با اقوامی که در مرزهای غربی فلات ایران به تشکیل دولت‌های نیرومندی توفیق یافته بودند، هر یک از قبایل ایرانی بصورت دودمانهای بزرگ پدوسری در گوشه‌ای از این مرز و بوم به زندگی کشاورزی و شبنانی خودسر گرم بودند و زندگی مشترک آنها احتیاجی به تقسیم‌بندی طبقات نداشته است و اینکه فردوسی سابقه تقسیم مردم را به گروه‌ها و طبقات اجتماعی به جمشید نسبت میدهد افسانه‌ای بیش نیست چنانکه خواهیم دید در عصر مادها که آغاز دوره تاریخی پادشاهی ایران است طبقات اجتماعی از سه طبقه تجاوز نکرده است چگونه میتوان قبول کرد در عصری که سازمان سیاسی قوی در قبایل ایرانی حکومت نمیکرده مردم را به طبقات چهارگانه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تقسیم کرده باشند، بهر حال اگر از تقسیم مردم به طبقات چهارگانه‌ای که در داستانهای شاهنامه به جمشید نسبت داده شده است بگذریم و صرفاً دوره‌های تاریخی و متون اوستا را مورد توجه قرار دهیم باید بگوئیم تا قبل از برخورد ایرانیان با مردمی که در بین‌النهرین یعنی مرزهای غربی ایران به تشکیل دولت‌های مقتدری

دست زده بودند، قبایل ایرانی که مردمانی صلحجو و آرام محسوب میشدند بکشاورزی و پرورش حیوانات اهلی سرگرم بودند، و از آنجا که زندگی آنها بر اساس خانواده پدرسری و اقتصادی آنها نیز اقتصاد بسته بود، ناگزیر همه حوائج زندگی را افراد خانواده با کمک یکدیگر فراهم میساختند؛ و چون همه از یک نژاد و پیرو یک آئین و سنت اجتماعی بودند لزومی نمیدیدند طبقه خاصی بنام سپاهی داشته باشند و همانطور که گفته شد پدر یار رئیس خانواده علاوه بر وظایف دیگر «هم قاضی و هم مجری آداب مذهبی بود» بنابراین تا این زمان لزوم وجود طبقه خاصی بنام روحانی که انجام آداب و مراسم مذهبی در انحصارش باشد حس نمیشد. بنظر میرسد نخستین باری که قبایل ایرانی از طرف مغرب احساس خطر کردند، لزوم تغییر اوضاع و احوال اجتماعی (حاکم بر جامعه ایرانی) را که قرن‌ها در حالت سکون و ایستائی بود حس کرده باشند و باتشکیل طبقه جدیدی بنام جنگیان اقدام بانهدام جامعه بی طبقه قبلی نموده و پایه سیستم طبقاتی رانهاده باشند و البته سلطه آشوری‌ها که در همسایگی ایران غربی دولت نیرومندی تشکیل داده بودند و به قصد اسارت و بردگی اقوام دیگر دست به تجاوز زده بودند، باین امر کمک کرده قبایل ایرانی که تا آنوقت از کشاورزان و شبانان تشکیل یافته بود و به دو طبقه اجتماعی تقسیم گردید.

۱- سپاهیان ۲- برزگران و شبانان^۹

این وضع تا قرن هفتم پیش از میلاد یعنی آغاز پادشاهی ماد در مغرب ایران «کردستان کنونی» ادامه داشت. در این دوره از میان قبیلله های ماد یعنی:

۹ - ظهور طبقه جنگی‌ها در این زمان مؤید مبارزه بی گیری است که طوایف ایرانی بخاطر استقلال و حاکمیت فلات ایران در برابر بیگانگان مهاجم داشته است که عاقبت منجر به تشکیل دولت پادشاهی ماد و وحدت طوایف ایرانی در سرزمین‌های غربی شد.

بوز Bouse پار تاسینی Partacenie ستروشات Stroushate آریزانت Arizante

مغ Mages و بود Boude که توسط دیوکس Diokes^{۱۰}

اولین شاه انتخابی ماد متحد شده بودند^{۱۱} مغها طبقه روحانیون را بوجود آوردند و طبقات اجتماعی در این عصر سه طبقه شد ۱- روحانیون ۲- سپاهیان ۳- کشاورزان و شبانان. در این دوره خانواده بزرگ پدری همچنان وجود داشت ولی از قدرت رئیس آن تا اندازه‌ای کاسته شده بود، زیرا مغها اجراء آداب مذهبی و قربان کردن را برعهده گرفته بودند. وظایف آنها موروثی و کسی نمیتوانست مغ شود مگر آنکه از اولاد مغ باشد^{۱۲}.

قدیمترین سندی که درباره طبقات اجتماعی ایران قدیم در دست داریم اوستا است.

در گناهنامه‌ها میخوانیم که گفته شده است «اشوزرتشت» آنها (طبقات اجتماعی) را در مقابل طبقات سه گانه هندوان که برهمنها Brahmana خشتریا Xsatrya و ویسیا Vsisya باشد بکار برده است^{۱۳} طبقات سه گانه اوستا عبارت اند از: خوتو Xvaetav و رزن Verezene و آئیریمان Airyaman که به ترتیب اشراف

۱۰- هرودوت میگوید «دیوکس پسر فرا اوریس دهقانی بود که مانند سایر مادی‌ها دردیبه میزیست و هر دیبهی زندگانی جداگانه داشت، این شخص بسبب کفایت و عدالت خواهی طرف رجوع عامه شد و مردم محاکمات خود را نزد او بردند بعد از چندی او باین بهانه، که رجوعات مردم زیاد است و نمیتواند بامور شخصی برسد از این کار کنار گرفت بر اثر این کناره گیری دزدی و اغتشاش قوت یافت و مردم جمع شده گفتند چون با اینحال زندگانی سخت است، بهتر آن است که شخصی را بر خود پادشاه کنیم، تا امنیت را حفظ کند و با ناراحتی بکارهای خود نپردازیم پس از آن مردم درصدد انتخاب شخصی برآمدند و بواسطه زمین‌هایی که دیوکس قبلاً تهیه کرده بود او انتخاب شده هرودوت جلد اول کلی‌پو ص ۱۸۶ ترجمه دکتر هدایتی.

۱۱- همان کتاب ص ۱۸۸

۱۲- ایران باستان ص ۱۵۰۱

۱۳- گاتها ص ۸۷

و جنگیان برزیگران و شبانان و پیشوایان دینی است. ^{۱۴} در اینکه چرا طبقات اجتماعی بنابر روایت اوستا سه طبقه بوده گفته شده است که درسنت زرتشتیان است که « سه پسر زرتشت ایسیدواستر، اردنر و خورشید چهر، به ترتیب نخستین موبد، نخستین برزگر و نخستین رزمی بودند » ^{۱۵} بنا بر این هر یک از طبقات سه گانه یکی از آنها تعلق داشته است. از طرفی درسنت زرتشتیان روایت دیگری هست که میگوید: « در آغاز آفرینش آتش هستی یافت و به سه بخش تقسیم شد، از جنبش باد گرد جهان میگشت تا هر یک بجائی آرام گرفت. آذر گشسب در آغاز پادشاهی کیخسرو و در گزن فرود آمد و آتش شهر یاری و جنگیان شمرده میشود. آتش دوم موسوم به آذر فرنیغ که آتش پیشوایان دینی است و آن در فارس اندر کاریان فرود آمد، آتش سوم آذر برزین مهر نام دارد و آن آتش بزرگران است که در خراسان اندر ریوند نیشابور نزول کرده ^{۱۶} بنا بر این روایات طبقات سه گانه ای که در ایران قدیم وجود داشته است به ترتیب طبقه اعیان و نظامی ها، طبقه روحانیون و عامه مردم یعنی برزیگران و شبانان بوده اند. این نکته که مفهوم طبقه در اوستا و روایات زرتشتی بر چه اصلی قرار داشته و حدود آن چه بوده است، جای بحث و گفتگو است. آنچه از روایات بالا استنباط میشود این است که تقسیم بندی طبقات اجتماعی ایران در تمدن زرتشتی بیشتر اساس مذهبی داشته است تا اجتماعی و سیاسی. بر حسب این روایات یکجا طبقات سه گانه به پسران زرتشت نسبت داده شده. جای دیگر آتشهای مقدس منسوب به طبقات سه گانه جامعه ایرانی است و بالاخره به نقل از زرتشت تقسیم بندی طبقات مردم بر میگردد به زمانی که هنوز اقوام آریائی با هم زندگی میکردند و آئین و دانی آئین رایج و معمول بین آنها بوده است. در تحلیل این روایات بدرستی معلوم نیست که آیا طبقات سه گانه ای

۱۴ - گاتها ص ۵۱

۱۵ - همان کتاب ص ۸۸

۱۶ - همان کتاب ص ۲۵ - ۲۳

که در اوستا مشخص شده است به ترتیب هر کدام نسبت به هم برتری داشته‌اند؛ و آیا نقش هر طبقه در جامعه آن روز ایران از جهات مختلف مورد نظر بوده است؟ مثلاً در تحلیل این روایت که هر یک از طبقات سه گانه که بیکی از پسران زرتشت منسوب بوده‌اند این سؤال پیش می‌آید آیا پسران زرتشت در مراتب و درجات طبقاتی قرار داشته‌اند؟ یا هر سه از جهت منزلت اجتماعی و نقشی که در تمدن زرتشتی برعهده داشته‌اند در یک سطح بوده‌اند. اگر در یک سطح بوده‌اند منسوبین به آنها نیز در یک سطح قرار داشته‌اند و اختلافی نه از لحاظ اجتماعی و نه از جهات اقتصادی بین آنها وجود نداشته است. حال آنکه مفهوم‌های را که طبقات اجتماعی در دوره‌های بعد بخصوص عهد ساسانی داشت^{۱۷} با مفهوم طبقات سه گانه اوستا فرق دارد مگر اینکه بنا بر تعریفی که جامعه‌شناسان از طبقات اجتماعی می‌کنند بگوئیم لزوم ایجاد سازمان سیاسی در دین زرتشت سبب تقسیم مردم به گروه‌های اجتماعی و طبقات سه گانه در اوستای جدید که متعلق به عصر ساسانی است شده از طرفی در تقسیم‌بندی اوستای قدیم علاوه بر طبقه آثرون Athravan روحانیون - رثایشتر Rathaeshtar رزمی‌ها و استریوفشویانت Vastryofshuyant کشاورزان و شبانان که اکثریت مردم بودند از طبقه چهارمی بنام هوئی تی Hüiti یعنی صنعتگران و صاحبان حرف نیز نام برده شده است درباره گروه اخیر شکلی نیست که در تشکیلات دودمانی در کنار طبقات سه گانه ساکن در دیده‌ها که به آن ویس می‌گفتند پیشه‌وران و صنعتگران «گروه‌های مولد خدمت» نیز وجود داشته است چنانکه در کتیبه‌های آشوری مذکور است که «در اثر پیروزی بر قبایل ماد ایشان (شاهان آشور) توانستند عده کثیری پیشه‌ور را با خود بکشور خویش (آشور) ببرند»^{۱۸} در این زمان علاوه بر طبقات سه گانه مذکور در اوستا و غیر از پیشه‌وران و صنعتگران

۱۷ - ایران در زمان ساسانیان ص ۱۱۸

۱۸ - تاریخ ایران ترجمه کریم کشاورز از مؤلفان روسی ص ۱۳۴

گروه بردگان نیز وجود داشته است.^{۱۹} اینان مردم بیگانه‌ای بودند که بقید اسارت و بردگی درآمده و خارج از طبقه و صنف در خدمات کشاورزی و امور خانگی از آنها بهره‌کشی میشد.

در این زمان نیز خانواده‌ها بر اساس خانواده پدرسری، ازدواج‌ها نیز درون گروه Endogamie و پدر مراقب اجاق «آتش‌خانه»^{۲۰} و ناظر بر اعمال و رفتار اعضاء خانواده است.

بعد از مادها و خامنشیان که از قبایل پارس بودند روی کار آمدند (۵۵۰-۳۳۰) پیش از میلاد در این دوره خاندانهای بزرگ پارس که شاه از آنها بود در رأس سایر طبقات قرار داشتند. پس از بسه سلطنت رسیدن داریوش بزرگ، هفت خانواده درجه اول که رؤسای آنها در توطئه کشتن بردیسای دروغی یعنی کئومات مغ همدستان بودند، در رأس سایر طبقات قرار داشتند. رؤسای این هفت خانواده پارسی عبارت بودند از: «اوتان یا اوتانس Otanes اسپاتین Aspathines یا اسپاشانان Aspashanان کوبار و یا گبر یاس Gobrias - اینتا فرن یا اینتا فرنس - Intaphernés و مگابیز Megabyse یا مگابیزوس Megabyzoes - هیدران یا هیدرانس Hydranés و داریوش پسر هیشناس» بقول هرودوت این هفت نفر امتیازاتی دارند که سایر اشراف و بزرگان ندارند» مثلاً: «اینها مستشاران شاه اند- شاه از میان این رؤسای هفتگانه انتخاب میشود- شاه زنان خود را باید

۱۹- اصطلاح متداول که در ایران برای بزرگان وجود داشته «بذک» «Pandak» بود ولی کلمات دیگری از قبیل «آنشهرک Anshahrak»، و رسیک Rasik نیز برای این مفهوم بکار رفته است.

۲۰- «به نسبت درجائیکه در قاعده دودمانی ایرانیان قدیم موجود بود، آتشیهای مختلفی وجود داشت از قبیل آتش‌خانه و آتش‌قبیله یا قریه «آذران» و آتش بلوک یا ایالت. آتش‌های ایالت یا هر بلوک را آتش وهران = وهرام (بهرام) میکنند. محافظ آتش- خانه مان بد نام داشت «یعنی رئیس خانه» و برای نگاهبانی آتش آذران دوتن روحانی و برای حراست آتش وهران هیئتی از روحانیان تحت ریاست یک موبد مأمور بودند. مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی ص ۱۹۲.

از میان دختران این خانواده‌ها انتخاب کند»^{۲۱} در این دوره از نفوذ مغ‌ها کاسته شد و شاه علاوه بر عنوان فرمان‌روای کل «شاهنشاه» مقام بزرگ مذهبی را هم دارد.^{۲۲}

در تقسیم‌بندی طبقات اجتماعی این عصر کشاورزان و شبانان در طبقات پائین قرار دارند. در واقع طبقات اجتماعی که در دوره مادها بود در این دوره نیز وجود دارد. جز اینکه مغ‌ها نفوذی را که در آن زمان داشتند در این عصر ندارند، آنها «فقط برای اجرای مراسم قربانی دعوت میشدند».^{۲۳}

در این زمان نیز خانواده‌ها بر اساس خانواده پدرسری و ازدواج‌ها غالباً درون گروه‌های اجتماعی صورت می‌گرفت و ازدواج هم‌خون^{۲۴} بمعنای ازدواج با اقارب نزدیک مانند ازدواج خواهر با برادر یا پدر با دختر موسوم به خو تک‌دس - Xavsakdas بمنظور پاک‌سازی خون خانواده نیز در طبقات اجتماعی خاصه خانواده‌های اشراف صورت می‌گرفت. بنظر میرسد رواج این نوع ازدواج در طبقات بالا گذشته از پاک‌سازی خون خانواده محدود بودن دایره همسرگزینی نیز بوده باشد. این موضوع از ملاحظه فهرست دو دهان هخامنشی که مرحوم پیرنیا باستناد نوشته مورخین عهد قدیم و کتیبه‌های شاهان هخامنشی والواحی که بدست آمده در تاریخ ایران باستان تنظیم نموده است بخوبی مشهود میباشد.^{۲۵}

چند زنی نیز در این زمان رایج بوده و بیشتر اشراف و بزرگان بویژه شاهان هخامنشی زنان متعدد داشته‌اند^{۲۶} و وجود طبقات اجتماعی به مفهوم طبقه برتر از مشخصات این عصر است. هر دو در ضمن تشریح آداب و رسوم پارسیها

۲۱- هرودوت جلد سوم تالی ص ۱۸۱- ایران باستان ص ۱۵۰۰

۲۲- ایران باستان ص ۱۴۶۱

۲۳- همان کتاب ص ۱۵۰۲

۲۴- Consangain

۲۵- ایران باستان ص ۱۶۳۰-۱۶۲۴

۲۶- همان کتاب همان صفحه .

در باره نابرابری‌های اجتماعی چنین گوید: «وقتی دو نفر پارسی در کوچه سا هم رو برو میشوند از روی علائم زیر میتوان تشخیص داد که آنها از حیث مقام برابرند یا باهم اختلاف دارند: آنها بجای اینکه بیکدیگر سلام کنند لبهای بیکدیگر را میبوسند. اگر یکی از آنها از حیث مقام کمی از رفیق خود پائین تر باشد روی گونه‌های بیکدیگر را میبوسند، ولی اگر یکی از آنها از خانواده‌ای بسیار پست باشد در برابر دیگری يك زانوی خود را بر زمین میزند و سجده میکند»^{۲۷} این گفته هرودوت ما را بیاد کاست‌های هندوستان میاندازد که باز مانده سیستم طبقاتی بسیار کهن این سرزمین آریائی نشین است.

بافوت داریوش سوم (۳۳۰-ق-م) و آغاز حکومت اسکندر و جانشینانش، در تشکیلات دودمانی و طبقات اجتماعی ایران تغییر چندانی حاصل نشد، عبارت دیگر اسکندر و جانشینان او در مدتی که بیش از یک قرن بطول انجامیده نتوانستند در آداب و رسوم قوم ایرانی نفوذ کنند بقول گریشمن^{۲۸} «تمدن هلنی» در نظر ایرانیان - که وحدت ملی و تاحد زیاد زندگی اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کرده بود - بیگانه ماند. توده ملت هرگز در یونانیت مستغرق نشد و زندگی اجدادی خود را حفظ کرد، و معتقدات فرهنگی و اجتماعی و مذهبی خویش را تعقیب نمود، وی (توده ملت) در خارج از آن طبقه از جامعه که شامل یونانیان و ایرانیان یونانی شده بود، باقی ماند.^{۲۹} باقیام قبایل شمال شرقی ایران تسلط یونانیها خاتمه یافت و عصر پارتها «اشکانیان ۲۴۷ پیش از میلاد - ۲۲۴ پس از میلاد» آغاز گردید. با تسلط آریائیهای شمالی بر سراسر ایران ملوک الطوائف به

۲۷- هرودوت جلد اول کلی بوس ۲۱۸ ترجمه دکتر هدایتی

۲۸- Grishman ایران شناس معروف

۲۹- ایران از آغاز تا اسلام ص ۲۳۹

منتهی قدرت خود رسید^{۳۰} در این دوره در رأس طبقات اجتماعی هفت خاندان بزرگ جاداشت^{۳۱} که از میان آنها دو خاندان بعد از خانواده شاهی صاحب قدرت بودند یکی خاندان سورن Surén و دیگری خاندان قارن Karén شغل موروثی خاندان سورن تاجگذاری پادشاه بود^{۳۲} رؤسای چهار گانه تشکیلات دودمانی (نمان-ویس-زنتو و دیهوی) نیز صاحب نفوذ و اقتدارند ولی وضع نمان و رئیس آن نمان بد وده و رئیس آن ویس بد استوارتر است. زیرا ویس بدان گماردگان تیولداران بزرگ شاهنشاه بودند و در مواقع لازم هر یک اتباع خود (کشاورزانی که تحت تسلط صاحبان تیول بنوعی بندگی دچار بودند) را برای جنگ در اختیار شاه می‌گذازند. اما در بین دو طبقه اجتماعی بزرگان و کشاورزان طبقه دیگری از اصیل زادگان (اساوره) که اعیان درجه دوم بودند وجود داشت.^{۳۳} در این دوره رسم تیول و اقطاع بیش از دوره های دیگر در تاریخ اجتماعی ایران رواج داشته و «تیولداران بزرگ غالباً بحکومت آن ایالاتی منصوب میشده اند که خود در آنجا دارای آب و خاک بوده اند.»^{۳۴} چنانکه خاندان

۳۰- ۳۰- ای‌داستو و تسوف و دیگر دانشمندان غربی باستناد سازمان دولتی ایران عهد پارت‌ها و بخصوص وجود پادشاهی‌های تابع و سلسله مراتب عشیرتی و همچنین باعتبار وجود سواران پارتی ملبس به زره بلا شرط و قید ایران عهد پارت‌ها را دولتی فتوحالی می‌شمارند، اشکانیان تألیف دیا کونوو ترجمه کریم کشاورز ص- ۶۷

۳۱- طبری در داستان بشتاسب (ویشتاسب یا گشتاسب) می‌گوید که وی در میان مردم هفت مرتبه برای اشراف معین کرد و آنها را بزرگان نامید از آن جمله بهکابند که جایگاه وی دهستان در سرزمین گرگان بود. و قارن پهلوی که جایگاه او نهاوند بود و سورن پهلوی که جایگاه او سیستان بود اسفندیار پهلوی که جایگاه او ری بود. از اینجا پیداست که سه خانواده از این هفت خاندان را که بایشان پهلوی می‌گفتند از زمانهای بسیار قدیم جزو اشراف ایران بشمار آورده اند.

۳۲- ایران در زمان ساسانیان ص ۳۲ ترجمه رشید یاسمی.

۳۳- همان کتاب ص ۳۲

۳۴- همان کتاب ص ۳۳

قارن پهلو حکمرانی موروث ماه نهاوند . ۳۵ و خانواده سورن پهلو حکمرانی موروثی سیستان را داشته اند و هر کدام در محل بمنزله شاه کوچکی حکمرانی میکردند بهمین مناسبت است که اعراب اشکانیان را ملوک الطوائف گفته اند. برطبق اسناد موجود طبقات اجتماعی در عهد پارتها عبارت بود از :

- ۱ - خاندان شاهی و شش خاندان بزرگ دیگر .
 - ۲ - روحانیون که به دو طبقه فرعی تقسیم میشدند - موبدان و هیربدان.
 - ۳ - دهقانان و اعیان درجه دوم موسوم به آزادگان . ۳۶
 - ۴ - توده ملت که شامل کشاورزان و شبانان (عضو جماعت روستائی) ۳۷
- ۳۵ - ماه که در پهلوی Mây و پارسی باستان Mâda بمعنی شهر و مملکت است . گویند که حدیقه سردار عرب بعد از فتح همدان به نهاوند آمد و چون نهاوند کوچک بود گنجایش سپاه او نداشت فرمود که آنچه لشکر کوفه بود بدینور و هرچه سپاه بصره بود به نهاوند فرود آمدند و چون ماه به زبان پهلوی شهر و مملکت را گویند نهاوند را ماه بصره و دینور را ماه کوفه می گفتند لهذا عربان هم این دو شهر را ماهین میخوانند .
- برهان فاطم چاپ د کتر معین ص - ۱۹۵۷ در بسیاری از متون بجای ماه کوفه و ماه بصره - ماه دینور و ماه نهاوند نیز گفته شده است .

- ۳۶ - اصطلاح دهقان در مقابل ویس بند و آزادگان اعیان درجه دوم است .
- ۳۷ - «عضو جماعت روستائی مجبور بوده است در قطعه زمین خود زراعت کند و زراعت زمین مزبور و وظیفه وی در برابر دولت شمرده میشده و اگر عضو جماعت از زراعت در آن زمین سرپیچی میکرد و سهم خراج خویش را نمی پرداخت دولت وی را مجبور میکرد تا جریمه نقدی هنگفتی بپردازد جریمه ای که تقریباً معادل هفت برابر قیمت فروش قطعه زمین مزبور بوده است» جماعت روستائی فی نفسه وظیفه «واحد مالیات دهنده مادون» را ایفا می نمود . دولت با کمال دقت و سختی در امر وصول مالیات ارضی از اراضی جماعت نظارت می نمود و میزان آن را تعیین میکرد و همچنین در موضوع کار بیناری که جماعات مزبور میبایستی انجام دهند سختگیر بوده است « اشکانیان ص - ۷۱

وصاحبان حرف و صنایع و پیشه‌وران و بردگان ۳۸ میشد .
از لحاظ تشکیلات مملکتی در این زمان سلسله مراتب زیر وجود داشته است :

۱- شاهنشاه که بوسیله دو مجلس «مہستان و مغستان» برگزیده میشد. ۳۹
۲- شاهک‌ها (شاهان محلی) که تیولداران بزرگ بودند.
۳- شهرداران (شترداران) Shatrdârân (فرمانداران) که از شاهزادگان انتخاب میشدند .

۴- و سپهران Vspuhrân نجبای درجه دوم که حکومت بخش‌های کوچک به آنان داده میشد. ۴۰

۵- آزادگان و دهقانان که مأمور وصول خراج بودند . ۴۱
بالاخره در مدت بسیار طولانی حکومت پارتها ، سازمانهای عشیرتی با تمام خصوصیات و دوامانهای پدرسری با تمام قدرتشان به زندگانی اجتماعی خود

۳۸- از وجود بردگان و درامور خانگی و کشاورزی و معادن شاهی و اقتصاد داخلی معابد بطور کلی در کشاورزی استفاده میشده ایشان را در اراضی ارباب برده‌دار که ملکی شخصی بود (دستکرات Dastkârt) مستقر می ساختند و بمثابه بخشی از اموال مالک میسرند . اشکانیان ص-۶۹

۳۹- سنن و آداب و رسوم عشیرتی پرتیان در سازمان دولتی امپراطوری پارت اثر خویش را باقی گذاشته بود قدرت سلطنت به خاندان ارشاکیان (اشکانیان) تعلق داشت . ظاهراً در مورد وراثت تاج و تخت ترتیب ثابتی وجود نداشت و درخاندان ارشاکیان (اشکانیان) قدرت سلطنت انتخابی بود . اختیارات و امتیازات پادشاه تاحدی بسبب وجود دو شورا ، محدود بود. دو شورا عبارت بودند از : ۱- شورای بزرگان (مہستان) ۲- شورای کاهنان مغان (مغستان) که نفوذ آن درامور از شورای اولی کمتر بود این دو شورا متفقاً یکی از افراد سلاله ارشاکیان را بسلطنت انتخاب میکردند . اشکانیان ص ۶۱-۶۰

۴۰- و سپهر از ترکیبات پهلوی اشکانی بممنی پسر طایفه ولی در اینجا ارزش اجتماعی بیشتری را داراست و شاید رئیس قبیله بوده باشد .

۴۱- رجوع کنید به ایران نامه جلد سوم اشکانیان تألیف محمد علی امام شوشتری تهران ۱۳۳۱ .

ادامه میدادند. اساس ازدواج در این دوره بر مبنای قوانین دین زرتشت و سنت آریائی بود. ازدواج درون گروهها صورت میگرفت. ازدواج هم خون (ازدواج با محارم) نیز در طبقات بالای جامعه، خاصه در خانواده های اشراف (شاهی) مرسوم بوده است. چنانکه «در سال دوم میلادی فرا آنک با مادر خویش موزا عقد ازدواج بسته». ۴۲

مقام زن در این دوره نسبت به زمان مادها و پارسها تا حدی پائین تر و مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بود و مرد حق کشتن زن خود را داشته است. چند زنی نیز در این زمان رایج بود ولی هر کس نمیتوانست بیش از یک زن عقدی داشته باشد. ۴۳

در سال ۲۲۴ میلادی با کشته شدن اردوان آخرین شاه اشکانی عمر حکومت پانصدساله پارتها به پایان رسید و بر خلاف نظریه ما کریم کوالوسکی که معتقد است: «سیستم ملوک الطوائفی سرانجام جای خود را به نظم دموکراتیک که مبتنی بر مساوات و آزادی بین افراد است میدهد». ۴۴

ملوک الطوائف اشکانی که با وج قدرت رسیده بود جای خود را به رژیم طبقاتی ساسانی با نابرابریهای اجتماعی آن داد. در زمان ساسانیان دودمانهای بزرگ که سالها صاحب قدرت بودند کم کم رو بانهراض گرائیدند. خانوادهها کوچک شد و از قدرت رئیس آن کاسته گردید. در این دوره طبقات اجتماعی مفهوم دیگری بخود گرفت و بر اساس طبقه بندی جدید بر عده طبقات افزوده شد. خانواده شاهی در این زمان در رأس همه طبقات جای دارد. روحانیون (موبدان) و (هیربدان) قدرت بزرگی اند «تقریباً» همه مسائل میبایست توسط این طبقه حل و فصل شود». ۴۵

۴۲ - اشکانیان تألیف دیا کونو و س ۱۰۱

۴۳ - رجوع کنید به ایران باستان جلد سوم دوره پارتی یا عکس العمل سیاسی تألیف پیرنیا

۴۴ - جامعه شناسی تألیف ساموئیل کینیک ترجمه مشفق همدانی چاپ دوم ص- ۵۵ تهران ۱۳۴۳

۴۵ - مزدیسنا و ادب پارسی- ص ۷

اطلاعاتی که دربارهٔ تشکیلات و طبقات اجتماعی این عصر به ما رسیده است بیش از دوره‌های دیگر است در این زمان بعد از خاندان شاهی (خاندان ساسان) و شش خاندان بزرگ دیگر یعنی: خاندان کارن پهلوی - سورن پهلوی - اسپاهبذپهلوی - اسپندیاد - مهران وزیک^{۴۶} چهار طبقه اصلی به ترتیب زیر وجود داشته:

۱ - روحانیون: «اسرون Asravân» که به سه درجه تقسیم میشدند.

موبدان - هیربدان و آذربدان.

۲ - جنگیان «ارتشتاران Arteshtaran».

۳ - دبیران Dabiran. ^{۴۷}

۴ - توده ملت (روستائیان یا واستریوشان Vastriyoshan و صنعتگران و

شهریان یا هتخشان Hutukhshan. ^{۴۸}

نویسندگان و مورخین عرب و ایرانی که در آثار خود از طبقات اجتماعی ایران ساسانی سخن رانده اند اغلب طبقه Classe را با شغل Fonction مخلوط کرده‌اند، با اینحال از نوشته‌های آنها چهار طبقه اصلی فوق با جزئی اختلاف در املاء کلمات به خوبی تشخیص داده میشود.

۴۶ - خاندان ساسان نخستین دودمان از دودمانهای هفتگانه بود و شش دودمان دیگر هر کدام

در یکی از نواحی مملکت اقامت داشتند و انتساب به سلسله اشکانی را علامت امتیاز

میدانستند و غالباً لقب پهلوی Pahlav یعنی پارت داشتند رجوع کنید به ایران در

زمان ساسانیان فصل دهم تشکیلات دولت ساسانی.

۴۷ - وجود طبقه دبیران در این زمان نشانه اهمیت بروکراسی در عصر ساسانی است

بروکرات‌ها (دبیران) اختیارات و امتیازات خاص داشتند - توسعه و نگهداری طرق

مواصلات که برای حفظ قدرت حکومت در سراسر کشور نقش درجه اولی داشت به عهده

آنها بود... و با آشنائی به زبان اهالی نقاط مختلف ارتباط رعایا و شاهنشاه را

تسهیل می نمودند. تاریخ تمدن ایران ترجمه جواد محبی ص - ۱۹۹.

۴۸ - ایران در زمان ساسانیان ص ۱۱۸

جاحظ در کتاب «التاج فی اخلاق الملوك» چهار طبقه اجتماعی را چنین آورده است: «فالاول الاساوره من ابناء الملوك .
والقسم الثاني النساك وسدنه بیوت النیران .
والقسم ائالت الاطباء والكتاب والمنجمون .
والقسم الرابع الزارع والمهارن واضرابهم».^{۴۹}

و مسعودی در مروج الذهب گوید: «اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد». ۵۰ هم او گوید «ادرشیر پسر بابک پیشقدم تنظیم طبقات بود و ملوک و خلیفگان بعد پیروی او کردند».^{۵۱}

اساس طبقه اصلی در این زمان با کمی اختلاف همان طبقات سه گانه مذکور در اوستای قدیم یا طبقات چهار گانه اوستای جدید بود که در زمان اردشیر بنا باوضاع سیاسی و اجتماعی عصر، هریک از آنها به گروه‌های کوچکتر یا عبارت دیگر به گروه‌های شغلی تقسیم گردیده‌اند.

بروایت مسعودی طبقات اجتماعی هر کدام رئیسی داشته که واسطه‌عیان شاه ورعیت بودند.

رئیس روحانیان موبدان موبد

رئیس وزراء وزرگ فرماذار

رئیس دبیران دبیربذ

رئیس آخرین طبقه را هتخش‌بذ که او را استریوش‌بذ هم می‌گفته‌اند^{۵۲} شخص اخیر رئیس پیشه‌وران و صنعتگران، کشاورزان و بازارگانان و غیره بود.

۴۹ - التاج فی اخلاق ملوک ص - ۲۵

۵۰ - مروج الذهب ترجمه فارسی ابوالقاسم پاینده ص - ۲۴

۵۱ - همان کتاب ص - ۲۳۹

۵۲ - التنبیه والاشراف ص - ۱۰۳

اما کاهلترین و معتبرترین تقسیم‌بندی از طبقات اجتماعی عهد ساسانی را در نامه تنسر می‌خوانیم^{۵۳}. در این نامه کسه‌به جشنف شاه، شاهزاده طبرستان و فدشوار گر «جیلان و دیلمان. رویان و دیناوند»: نوشته شده تنسر گوید:

«دیگر آنچه نبستی،» شهنشاه از مردم مکاسب و مزده می‌طلبید بدانند که مردم در دین چهار اعضاء اند و در بسیار جای در کتب دین «^{۵۴} بی جدال و تأویل، و خلاف و اقوایل، مکتوب و مبین است، که آن اعضاء اربعه می‌گویند، و سر آن اعضاء پادشاه است.

عضو اول اصحاب دین، و این عضو دیگر باره بر اصناف است: حکام و عماد و زهاد و سندنه و معلمان.^{۵۵}

عضو دوم مقاتل یعنی مردان کارزار و ایشان بر دو قسم اند: سواره و پیاده و بمراتب و اعمال متفاوت.^{۵۶}

عضو سوم کتاب، و ایشان نیز بر طبقات و انواع «کتاب رسایل- کتاب محاسبات کتاب اقصیه و سبجات و شروط و کتاب سیر و اطباء و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان»^{۵۷}.

۵۳ - « تنسر از دانشمندان مشهور عهد ساسانی است، مسعودی در مروج الذهب و التنبيه والاشراف از او سخن میراند و میگوید که وی از ابناء ملوک الطوائف بود. (افلاطونی مذهب) پدرش در فارس شهرداری داشته ولی تنسر از آن چشم پوشید و زهد و تقوی هرگز بند در بسط سلطنت اردشیر خدمات شایان کرد و کلیه ملوک الطوائف ایران را بفرمانبرداری از اردشیر دعوت کرد « مزدیسنا و ادب فارسی ص ۶

۵۴ - اشاره به او ستا کتاب دینی زرتشتیان است.

۵۵ - داور و قاضی - موبد - دستور - رئیس صومعه - نگهبان معبد و آموزگار.

۵۶ - سلسله مراتب فرماندهی در ارتش.

۵۷ - منشیان - حسابداران - منشی دادگاه - نویسنده گان قراردادها - مورخان - پزشکان شعرا و ستاره شناسان .

عضو چهارم را مهنه خوانند و ایشان برزیگران و راعیان و تجار و سایر
محترفه اند ۵۸

و آدمی زاده برین چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام ۵۹.
در آغاز این قسمت سخن از نابرابری های اجتماعی رفت، وقت آن رسیده که
در این باره سخنی کوتاه بمیان آوریم. دیدیم که طبقات اجتماعی، در این عصر
نیز مانند دوره های قبل دو دسته اند :

طبقه بهره کش و طبقه بهره ده گروه اول عبارت بودند - ازدودمان شاهي
(ساسان) و شش دودمان درجه اول که ذکر آن گذشت بعلاوه روحانیون
بزرگان و دهقانان و جنگیان که به نسبت دارای املاک و اراضی و صاحب مشاغل
عالی رتبه کشوری و لشکری بودند ۶۰

گروه دوم یعنی طبقه چهارم و بقول تنسر «مهنه» که عبارت بود از کشاورزان
پیشه و ران صنعتگران و بازرگانان و همه کسانی که به نحوی بارسنگین خراج
و مالیات را بردوش داشتند. در این زمان علاوه بر خراج که از اراضی مزروعی
گرفته میشد، هر مردوزن از بیست ساله تا پنجاه ساله (امروزه اصطلاح اقتصادی
نیروی فعال) بایستی مالیات سرانه بپردازند و اعیان و روحانیون و سپاهیان و
کارمندان دولت (یعنی طبقه یک، دو و سه) از پرداخت آن معاف بودند ۶۱

از خصوصیات بارز این عصر اینکه طبقه اجتماعی طبقه بسته بود، رفتن از طبقه ای
بطبقه دیگر مجاز نبود و صاحبان حرف نیز حق نداشتند به حرفه ای که از آن اطلاع

۵۸ - کشاورزان - شبانان - بازرگانان و سایر پیشه و ران چون کفاش و آهنگر و صاحبان
حرف و صنایع

۵۹ - نامه تنسر چاپ مینوی تهران ۱۳۱۱ ص ۱۲

۶۰ - اشراف دوره ساسانی از نظر اصالت و نجابت به پنج گروه تقسیم شده بودند - شهرداران
و یس بوهرا و زرگان - آزادان و دهقانان.

۶۱ - رجوع کنید به تاریخ ایران ترجمه کریم کشاورز چاپ ۱۳۴۶ مؤسسه مطالعات و
تحقیقات اجتماعی.

درستی ندارند و ارد شوند، و هر کس باید بدنبال آن حرفهای رود که پدران او بوده‌اند. البته موارد استثنائی نیز وجود داشته است چنانکه تنسر گوید: «البته یکی بایکی نقل نکند (یعنی از طبقه‌ای به طبقه دیگر نرود). الا آنکه در جبهت یکی از ما اهلیتی شایع میشد، آن را بر شهنشاه عرض کنند، بعد تجربت موبدان و هر ابذه و طول مشاهدات، تا اگر محقق داند، بغیر طایفه الحاق فرمایند»^{۶۲} با اینحال رفتن به طبقه بالاتر دشوار بل ممنوع بود، چون عقیدهٔ راسخ داشتند ارتقاء از طبقه‌ای به طبقه بالاتر مایه فساد جامعه خواهد بود. در تاریخ طبرستان حکایتی در این باره نقل شده است که در زیر نویس خلاصه آن آورده شده است^{۶۳}. دیگر از بی‌عدالتی‌های اجتماعی این عصر ممنوع بودن

۶۲- نامه تنسر ص ۱۳

۶۳- «چون شهنشاهی بکسری افتاد... بوقت اتفاق غزوی وزیر را گفت عرض خزانه و نقل گنج خانه فرماید تا چندان درهم که حشم را کفایت باشد برداری، وزیر امتثال فرمان نمود و باز آمد، عرض داشت که اند هزار هزار درهم درمی‌یابد تا تمام باشد، فرمود که از تجار و اغنیا به‌مراجه بستانند... در حال وزیر از آن جماعت مردی را که موصوف بود بادب و معروف به صدق قول بخواند و این مباحثه با او در میان آورد، مرد برخاست و روی زمین را دلبادب مهر بندگی نهاد... و توضیح برداشت و گفت اگر کدخدای جهان اجازه فرماید بنده کلمه بگویم، چون بسمع قبول بشنود و تمنای بنده مبدول دارد این مبلغ بی‌عوض بخزانه شهنشاه رسانم... وزیر فرمود که اگر صواب گویی جواب یابی خواجه بازرگان... به سخن ابتدا کرد که... بخشاینده بخشایش مرا چندان مال کرامت فرمود که اعداد آن بر من مستورست و در این دنیا جز فرزندی ندارم... سی سال است تا در تهنید اخلاق و تأدیب و تعلیم او میکوشم... اگر کدخدای جهان بر شهنشاه عرض دارد تا بعد اختیار و تاویل و اعتبار و تقال و طول مهارست باحوال او چون استقلال و اهلیتی درو یابد خدمت دیوان را نام او در میان مرتبه داران بیند وزیر صلاح وقت و فراغ خاطر خویش را بخدمت شهنشاه اول تا آخر سخن باز راند، شهنشاه فرمود که... فرومایه زادگان چون علم و ادب و کتابت بیابند طلب کارهای بزرگ کنند و چون بیابند در درنجانیدن خاطر و وضع مرتبه بزرگان کوشند و من نفسهای بزرگان از آن نگه دارم که دست تطاول و زبان تعرض فرومایگان بدیشان رسد. تاریخ طبرستان تصحیح عباس اقبال ص ۴۳-۴۱

عامه (طبقه چهارم) از خرید املاک و مستغلات بزرگان بوده و حکم کرد تا عامه مستقل املاک بزرگ زادگان نخرند، و درین معنی مبالغت رواداشت تا هر یک را درجه و مرتبمی معین ماند و بکتابها و دیوانها مدون گردانند.^{۶۴}

بعلاوه برای تمیز و ضیع از شریف و فرق میان اصناف مختلفه البسه گوناگون تعیین شده بود و هر کس ناگزیر بود به ترتیبی که برای او معلوم گردیده عمل کند لاغیر، و قصد اوساط و تقدیر در میان خلائق بادید (پدید) آورد، تا تهیه هر طبقه پدید آید، و اشراف بلباس و مرکب و آلات تجمل از محترفه و تهیه ممتاز گردند.^{۶۵}

در این زمان اساس خانواده‌ها بر اثر دخالت‌های بی‌حد و حصر روحانیان و پیچیدگی و ابهامی که آنها در احکام دینی داخل کرده بودند، متزلزل شده بود مع الوصف بنا بر سنت دینی برای ازدواج اهمیت زیادی قائل بودند و انجام آن را فریضه دینی و دوام و بقای اجتماع را بسته بآن دانسته و آن را یک عمل شایان تحسین و یک عمل مقدس برای رستگاری روح میدانستند.^{۶۶}

درصد در بند هشن میخوانیم: کسی که مانع از ازدواج دختران شود گناهکار است، و باید کفاره این گناه را بپردازد و در روز حساب اول حسابی که میرسند این است: ^{۶۷} اصل چند زنی نیز در این زمان رواج داشته و هر کس

۶۴- نامه تفسر ص ۱۹ ۶۵- همان کتاب ص ۲۳

۶۶- در فرگرد چهارم و ندیداد در فقره ۴۷ گوید: بدرستی بتو گویم ای سپنتمان زردشت من «اهودامزدا» برتری دهم مرد و زن برگزیده را بآن کسیکه زن نگرفته: برتری میدهم مرد خانمان دار را بآن کسیکه بی‌خانمان است و برتری دهم کسی را که فرزند دارد بآن کسیکه بی‌فرزند است، برتری دهم توانگر را بر بی‌توان. فرهنگ ایران باستان ص ۹۲

۶۷- دو آنچه پرسند که زنان را شوهر کردن چه گرفته است بدانند که به دین در چنان پیدا است که دختر چون نه ساله شود میباید که نامزد شوی کنند چون دوازده ساله باشد به شوهر دهند و چون دشتان شود شوهر سزاوار بخویشتن آید (خواستن) و شوهر بدهند و اگر پدر ندهد هر بار که دشتان شود و دختر سر بشوید آن پدر تنافوری که هزار و دو بیست درم سنگ گناه باشد و به سرچینوپول (پل صراط) اول شمار این کنند. «صد در بند هشن ص ۱۳۴»

میتوانسته نسبت به استطاعت خود زنان متعدد داشته باشد. ازدواج هاهم بر اساس طبقه بندی اجتماعی قرارداد شد و کسی نمیتوانست باغیر از گروه خود ازدواج کند^{۶۸} و در طبقات پائین ازدواج بین گروههای شغلی اجباری بوده است^{۶۹} ولی طبقات اشراف نمیتوانستند استثنائاً از طبقه پائین تر از خود زن اختیار کنند چنین زنی نمیتوانست مقام اول بانوی خانه را داشته باشد، زیرا در خانوادههای اشراف دو دسته از زنان وجود داشتند. زنی که مقام اول بانوی خانه را داشت پادشاه زن (زنی پادشاه) خوانده میشد و عنوان کدبانوی (گدگ بانو ک) خانه داشت. پادشاه زن میبایست از لحاظ حسب و نسب و مقام خانوادگی با شوهر خود هم طراز باشد. زنان دیگر راجکر زن (زنی چکاربها) یعنی زن خدمتکار میگفتند، که از طبقات مادون بود. کریستن سن می نویسد، پنج گونه ازدواج در عهد ساسانی وجود داشته است.

۱ - دختر با کره ای که با رضای والدین خود شوهر میکرد پادشاه زن Padheshah - Zan نامیده میشد (یعنی زن ممتاز) اولادی که از او پیدا میشد در دنیا و عقبی از آن شوهرش بود.

۲ - دختر با کره ای که تنها فرزند خانواده محسوب میشد چون شوهر میکرد ایوگزن Evagh-Zan نامیده میشد و اولین فرزندی که بدنیا میآورد بعوض خود به والدینش واگذار میکرد و از آن پس پادشاه زن میشد.

۳ - اگر مردی جوان (لااقل پانزده ساله) پیش از ازدواج فوت میکرد خویشان او دختر بیگانه ای را جهیز داده با مردی بیگانه پیوند ازدواج می بستند^{۷۰} این زن را سدر زن Sadhar - Zan (زن خوانده) مینامیدند و اگر

۶۸ - La famille Iranienne س ۶۲

۶۹ - رجوع کنید به زن در حقوق ساسانی ترجمه دکتر صاحب زمانی.

۷۰ - امروزه در مغرب ایران خاصه کرمانشاهان رسمی است که با احتمال زیاد باید بازمانده این نوع ازدواج باشد. این رسم چنین است که اگر جوانی پس ازدواج برسد و

صاحب فرزند میشد نیمی از عده فرزندان او به جوان متوفی تعلق داشت و نیمی دیگر به شوهرش. خود زن نیز در دنیا دیگر به متوفی تعلق میگرفت، منظور اصلی از این نوع ازدواج حفظ نام و خانواده آن شخص بوده است.^{۷۱} و عقیده داشتند که اگر مردی بالغ بی فرزند از جهان در گذرد روانش در «مینو» از «چینود» پل صراط عبور نتواند کرد، و در آنجا سرگردان خواهد ماند تا هنگامیکه برای او فرزند خوانده یا «ستر» Satar و بقول زرتشتیان «پل گذار» تعیین نکنند و سرپرستی بازماندگان و دارائی اش را با او نسپارند آن روان آزاد نشده و راه پل «چینو» برویش گشوده نخواهد شد.

۴ - زن بیوه ای که برای بار دوم شوهر میکرد، چفرزن Tuaghar- Zan یعنی چا کرزن (زن خدمتکار) نامیده میشد.

۵ - نوع آخر که زیاد مورد اعتنا نبود خودسرای زن بود یعنی زنی که در حمایت خویشتمن بود و بی رضای والدین شوهر میکرد.^{۷۲} خودسرای زن از پدر و مادر خود ارث نمیبرد مگر پس از آنکه پسرش بسن بلوغ میرسید و او را بعنوان «ایوگزن» به عقد پدر خود در میآورد.

→ پیش از ازدواج فوت کنند، خویشان وی در مجلس ختم زنانه که به آن پرس Porse یا پرسه Porsa میگویند، دختر بچه ای را مانند عروس آرایش میکنند و به مجلس عزای میآورند این مراسم در اولین شب جمعه بعد از فوت نیز با تشریفات خاص بر مزار متوفی تکرار میشود

۷۱- «حکم کرد ابدال ابناء ملوک همه ابناء ملوک باشند و ابدال خداوندان درجات هم ابناء درجات، و درین هیچ استنکاف و استجداد نیست، نه در شریعت و نه در رأی. معنی ابدال به مذهب ایشان آنست که چون کسی از ایشان را اجل فرا رسیدی و فرزند نبودی اگر زن گذاشتی آن زن را به شوهر دادندی از خویشان متوفی که بدو اولیتر نزدیکتر بودی و اگر زن نبودی و دختر بودی همچنین و اگر این هیچ هردو نبودی از مال متوفی زن خواستندی و بخویشان اقرب او سپرده و هر فرزندی که در وجود آمدی بدان مرد صاحب تر که نسبت کردندی و اگر کسی بخلاف این روا داشتندی گفتندی تا آخر روزگار نسل آن مرد می باید بماند.» نامه تنسرص ۲۲-۲۱

۷۲- L'Empire des sassanides س. ۵۰-۴۹

زنانشوئی با کنیزان زر خرید نیز با پرداخت مبلغی پول یا چیزی معادل آن صورت میگرفت و اگر پس از ازدواج زن نازا و بی فرزند می ماند بایستی آن مبلغ را به شوهر پس بدهد به موازات این نوع ازدواج ها نوع خاص دیگری در این عصر معمول بوده است که آنرا ازدواج با «زن عاریتی» یا «ازدواج استقراضی» یعنی (اختیار موقت زنی که در قید ازدواج شوهر دیگری است به همسری) مینامیدند. این نوع ازدواج بیشتر در طبقات پائین جامعه صورت میگرفت که زنان متعدد نداشتند. کودکانی که در نتیجه این ازدواج بوجود می آمدند به شوهر اصلی تعلق داشتند.^{۷۳} در این عصر ازدواج همخون (ازدواج با محارم و اقربای نزدیک که بآن «خوتک دس» میگفتند نیز امری مقبول و متداول بود خاصه در میان بزرگان کشور. ازدواج میان برادر و خواهر راهم موجب روشنائی ایزدی و طرد دیوان میدانسته اند و آنرا یک عمل خدا پسندانه می شمردند.^{۷۴}

در رساله «واچک ای چند آرتور پات مهر سپندان» آمده است که: «زن از پیوند خویش کنیک تا پیوندتان دورتر رود چه پیدا است که گشفتن (پریشان پراکنده شدن) و کین وزیان که بدامان مخلوقات اورمزد آمد بیشتر از آن بود که دخت خویش بدادند و پسر خویش را دخت کسان به زنی خواستند تا دوده بوناسید (تباه شد).^{۷۵}»

همانطور که پیش از این نیز گفتیم بنظر میرسد، این نوع ازدواج فقط در طبقات بالای اجتماع رواج داشته است و دلیل آن گذشته از اعتقاد به پاکی

۷۳- ایران در زمان ساسانیان ص ۳۷۸ زن در حقوق ساسانی ص ۳۳

۷۴- در تاریخ دوره ساسانی شواهدی از نکاح برادر و خواهر و پدر و دختر و پسر و مادر هست از آن جمله قباد با دختر خود ازدواج کرده و بهرام چوبین خواهر خود گردید یا گردیز را به عقد خویش در آورده بود.

۷۵- ترجمه فارسی ازد کتر کیا - مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۲ سال ۵ ص ۱۳
به بعد .

خون خانواده محدود بودن دایره همسرگزینی نیز بوده است زیرا تا آنجا که اطلاع داریم شواهدی از این نوع ازدواج در طبقات پائین خاصه طبقه چهارم که اکثریت مردم را شامل بوده است در هیچیک از اسناد تاریخی قدیم مشاهده نشده است .

در این زمان با اینکه سفارش شده که پیمان ازدواج را نباید شکست و کسی حق نداشته زن خود را طلاق دهد مع الوصف در موارد زیر شوهر حق داشته زن خود را مطلقه نماید:

در صورتیکه : ۱- زن عقیمه باشد (نازا باشد) ۲- جادوگری کند .
 ۳- بی عفتی کند . ۴- ایام قاعدگی را از شوهر پنهان کند . ۷۶
 آنچه گذشت حکایت کوچکی بود از تشکیلات خانواده و جامعه در ایران پیش از اسلام که آن را چنین میتوان تعریف کرد :

«جامعه‌ای مشتمل بر طبقات و گروه‌های نابرابر، که عقیده راسخ‌پیوند خلل‌ناپذیر دودمان داشته . نا برابری‌ها را مشیت الهی و تسلیم به آن را فریضه دینی میدانسته و کوشیده است تا امتیازات طبقاتی را هر چه بهتر حفظ کند و تسلط اشراف «طبقه بهره‌کش» را بر طبقه‌مادون «طبقه بهره‌ده» مستحکم سازد .

این چنین جامعه‌ای که در فاصله دوازده قرن از حکومت مادها تا ظهور مزدک بر اساس طبقاتی و نا برابری‌های اجتماعی‌اش خللی وارد نشده بود . ناگهان دچار اختلال و بی‌نظمی شد و نظام اجتماعی‌اش بواسطه قیام مزدک در معرض تهدید قرار گرفت قبلاً نیزمانی توانسته بود با مذهب جدیدی که متأثر از کیش زرتشت و مسیحیت و تعلیمات عرفانی یکی از شاخه‌های مذهب

۷۶- «و بدین مزدیسنان نشاید که زن رها کنند و طلاق نیفتد مگر به چهار چیز : یکی اینکه بستره شوهر خویش ببرد و بی‌رسمی کند - دوم آنکه دستان پنهان کند و شوهر نداد . سوم جادویی کند و بیاموزد و چهارم فرزند از او نراید . صد در بند هشن ص ۱۰۲

گنوسیتک^{۷۷} یعنی مغتسله بود زمینه را برای اصلاح اجتماعی جامعه طبقاتی ایران که قوانین سخت و پیچیده دین زرتشت آن را از مرحله «جماعت بدوی بی طبقه» به مرحله پیچیده‌ای از گروه‌های اجتماعی نابرابر رسانده بود فراهم سازد. در تمام این مدت طولانی فشار بی عدالتی های اجتماعی بر دوش گروه‌های زحمتکش خاصه برزیگران سنگینی میکرد. این گروه موظف بود مخارج زندگی پرطمطراق طبقات مرفه «اشراف و تیولداران بزرگ» را با پرداخت خراج و مالیات‌های سنگین تأمین کند و «مادام‌العمر» مجبور بودند در همان قریه‌ای که (بدنیاً آمده بودند) ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. بقول آمیباتوس مارسلینوس «گروه از این روستائیان پیاده از پی سپاه میرفتند، گوئی ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند بهیچوجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدانند.»^{۷۸}

در این میان طبقه روحانی که بنا بر سنت دینی نمایندگان اهورامزدا بودند بیکار ننشسته با اجرای آداب دینی مانند اقرار شنیدن، آموزش دادن اجرای حدود شرعی انجام دادن شعائر و مناسک مربوط به ولادت، کشتی بندان^{۷۹} و ازدواج و مراسم مرگ و انواع اعیان دینی در کوچکترین حوادث زندگی‌گانی روزانه مردم دخالت داشتند و از برکت اعمال مختلف خویش صاحب آب و زمین شده جزو گروه بهره کش جامعه درآمده بودند.

۷۷ - Gnostique مغتسله یعنی تعمید کنندگان که خود را پیروان یحیی بن زکریا میدانند و تعمید عمل مذهبی مهم آنهاست، طریقه گنوسی نیز که مخلوطی از عقاید بابلی و ایرانی و مسیحی است داخل معتقدات آنها شده است. دك مانى و دین او (خطابه سیدحسین تقی‌زاده) احمد افشار شیرازی چاپ تهران انجمن ایران شناسی ۱۳۳۵

۷۸ - رجوع کنید به ایران در زمان ساسانیان ص ۳۴۴

۷۹ - کشتی‌بندی است سفید و باریک و بلند که از هفتاد و دو نخ پشم گوسفند بافته میشود. هر زرتشتی که به پانزده سالگی میرسد با برگزاری جشن و خواندن نماز و نیایش بدستگیری موبدان کشتی به کمر بند دو این از نشانهای بزرگ زرتشتی بودن است.

دهقانان نیز که نماینده شاه و تیولداران بزرگ بودند بامید امتیازات واهی بار مظلمه جمع آوری خراج را به گردن گرفته بودند و هرروز فشار بیشتری برای پر کردن کیسه خود بر گروه برزیگران وارد میآوردند.

در این میان سهم زنان نیز کمتر از مردان نبود: زنی که از طبقه پائین است باید همیشه خدمتکار باشد و آن دیگری که متعلق به طبقه اعیان و اشراف است نباید لقب پرطمطراق پادشاه زن داشته باشد. بقول تنسر: «و قصد اوساط و تقدیر در میان خلایق بادید آورد تا تهیه هر طبقه پدید آید، و اشراف به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز گردند، و زنان ایشان همچنین به جامه های ابریشمین و قصرهای منیف و راین و کلاه و صیدو آنچه آئین اشراف و مردمان لشگری چه مردم مقاتل را بر آن جماعت درجات شرف و فضل نهاد در همه انواع»: ^{۸۰} بالاخره تقسیم بی تناسب ثروت را با شعار چشم گیرش که «همه چیز خاص طبقات بالا و هیچ چیز برای طبقات پائین» را وحی الهی و قانونی خلیل ناپذیر میدانستند، چپاول و غارت دسترنج برزیگران، فقر و نداداری طبقات پائین و بی عدالتی های اجتماعی در هر طبقه و صنف همه و همه دست به دست هم دادند و مردم را آماده عصیان کردند. در این میان مردی با هوشیاری تمام از این جریان بهره برداری کرد و دینی را که شعار آن «مال بخشنده ایست میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی اند، و فرزندان آدمند و بچه حاجتمند گردند، باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی برگی نباشد و درماندگی و متساوی الحال باشد»: ^{۸۱} بود، در بین توده ملت تبلیغ کرد، این مردمزدک پسر بامداد از اهالی نساء بود. ^{۸۲}

۸۰ - نامه تنسر ص ۲۳

۸۱ - سیاست نامه به تصحیح محمد قزوینی چاپ طهوری تهران ص ۱۹۷

۸۲ - تاریخ اجتماعی ایران جلد اول تألیف مرتضی راوندی ص ۴۸۴ به نقل از تعالی

نهیضت مزدك و آئین اشتراکی او اساس این عقیده را که نابرابریهای اجتماعی را «مشیت الهی» میدانست از بن فروریخت. نهیضت مزدك که بقول صاحب سیاست نامه «از جهت اباحت مال و اباحت زن»^{۸۳} با اقبال مردم روبرو شده بود، حالت تهدید آمیزی به خود گرفت، توده مردم که خویشتن را از قید نظام طبقاتی و ایستائی در طبقه خود رها شده می یافتند، به خانه های یکدیگر وارد شده و اموال و زنان آنان را تصاحب میکردند. عصیان قشرهای فقیر بنام نهیضت مزدكی زبان های هنگفت مادی و معنوی به خاندانهای اعیان وارد آورد. در غوغای مردم از بندرها شده نه تنها گروه های پائین جامعه شرکت داشتند. بلکه دهقانان که به سهم خود در برابر نابرابرها و بی عدالتی های های طبقاتی قرار گرفته بودند و بار مظلومه اشراف را به پشت میکشیدند، همچنین عده ای از نجبا که از موبدان و اعیان دلخوشی نداشتند علیه طبقه اشراف و روحانیان به مزدکیان پیوستند و ضربه سختی به اساس دولت و مذهب زرتشت و رژیم طبقاتی وارد ساختند.

در این میان شاهنشاه قباد (کواد) برای استحکام موقعیت خود از نهیضت پر دامنه خلق پشتیبانی میکرد. سیاست وی که بر اصل بهره برداری از وقایع و رویدادهای روز قرارداد داشت این فرصت را با وارزانی داشت تا با کمک مزدکیان و گروه های ناراضی از نفوذ روزافزون اعیان و روحانیان و تیولداران بزرگ بکاهد و به نفع توده مردم با اصلاحاتی چند دست زند. اما این نهیضت که علیه طبقات بالا بود و دیری نپائید و موقع آن فرا رسید که جلوی عصیان مردم گرفته شود. بقول نویسنده سیاست نامه «پس نوشیروان در سر به موبدان کس فرستاد که چرا چنین خاموش میباشید و عاجز گشتید و در معنی مزدك هیچکس سخن نمیگوید و پدرم را پند نمی دهد که این چه حالت است که بردست گرفته

است و به زرق این طراد در جوال شده‌اید. این سگ‌مال مردمان به زیان میبرد
و ستر از حرم مردمان برداشت و عامه را مستولی کرد. ۸۴

بدنبال این پیام و بیم از طبقه جنگیان که از مخالفین سرسخت نهضت مردم
بودند شاه قباد و پس از وی فرزندیش نوشیروان به خاموش کردن فتنه مزدک
کمر بستند. و باین غائله که زیان‌های هنگفت مادی و معنوی ببار آورده بود
و میرفت که اساس رژیم طبقاتی ساسانی با نابرابری‌های اجتماعی اش را از
بن فروریزد پایان دادند. و بفرمان نوشیروان مقرر گردید ضوابط و قوانین
سابق برای نظم جامعه بشدت اجراء شود، وی فرمان داد هر کس در هر طبقه‌ای
که قبلاً بوده است قرار گیرد و دستور داد تا «زنانی را که مزدکیان ربوده
بودند، اگر آن زن قبل از آن واقعه شوهر نداشته یا شوهرش در این میان
فوت شده است، در صورتیکه مردرباینده از حیث طبقه اجتماعی با آن زن
مساوی باشد، بایستی او را شرعاً به عقد خود درآورد و گرنه بایست از آن
زن کناره گیرد. همچنین فرمان داد تا «خانواده‌های اعیان و اشراف را که،
بواسطه کشته شدن سردودمان خود به تنگدستی افتاده بودند، شماره نمودند
و بدقت عده یتیمان و زنان بی شوهر آن خانواده‌ها را حساب کردند. پادشاه
یتیمان این طبقات را «اطفال خود» شمرد. دختران را به مردانی که هم طبقه
آنان بودند به زنی داده و جهیز آنها را از خزانه به عهده گرفت و آنان را
توانگر کرد و فرمان داد، که در درگاه بمانند، پس آنها را تعلیم دادند و
برای اداره امور مملکت حاضر و آماده نمودند، بدین طریق کسری (نوشیروان)
طبقه جدید نجبای درباری پدید آورد که مطیع و فدائی بودند». ۸۵

بدین ترتیب اوضاع اجتماعی بحال اول بازگشت و عصیان توده مردم
بزودی فراموش شد و بهره کشان «نجبا - روحانیان - جنگیان» دوباره آقائی

۸۴ - سیاست‌نامه ص ۱۹۸

۸۵ - ایران در زمان ساسانیان ص ۳۸۹

و سروری خود را از سر گرفتند و به انحطاط جامعه طبقاتی ایران و از هم پاشیده شدن خانواده دودمانی قدیم کمک کردند و بقول آرتور کریستن سن « بسبب انحطاط ملت ایرانی » اصول برابری و تساوی طبقات و نبودن وضع و شریفی در میان مردم بود، که به همراهی اسلام وارد ایران گردید. کاری که مزدکیان نتوانستند انجام دهند به سعی حاملین قرآن با انجام رسیدن طبقات اشراف اندک، اندک به خورد سایر اهالی میرفتند و صفات و خواصی هم که مایه امتیاز ایشان بود با خودشان نیست میشد.^{۸۶}



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی